

فی الباده

(بادهی اول)

فی الباده‌های ۱۳۸۳-۱۳۸۴



محمد مهدی نجفی

فی الباده

(باده‌ی اول)

فی الباده‌های ۱۳۸۳-۱۳۸۴

نوشته‌ی

محمد مهدی نجفی



خودنشر

ناشر خود باشید!

شناسنامه

نام کتاب: فی الباده

موضوع: مجموعه شعر

نویسنده: محمد مهدی نجفی

نوبت چاپ: دوم

تاریخ چاپ: نود و نه

ناشر: خودنشر

چاپ اول: وبلاگ ترانک، هشتاد و سه تا هشتاد و چهار

امیر تو اکو:

نکته‌ی مثبت درباره‌ی رایانه این است که بداهه نویسی را تشویق می‌کند: به یکباره و شتابان آن‌چه را که به ذهن‌تان می‌رسد می‌نویسید. البته می‌دانید که بعداً می‌توانید تصحیح کنید و تغییراتی ایجاد کنید. گمان می‌کنم که وجود ابزارهای نوشتاری الکترونیک نگرش به اصلاحات را عمیقاً تغییر خواهد داد.

فروشنده

ای فروشنده

ای رود خروشنده

— بله

از خوشگلی شما بگویم

یا از خوشگلی شما؟

— نه خیر

هر خریداری خر شماست

هر خری البته که بیشتر از خر شماست

حتا وقتی کرمان بودم

با این همه شاهکارهایی در هیاکل و صور

چیزی شبیه شما کم دیده‌ام

ای فروشنده

ای رود خروشنده

— بله

ای چشم‌هایتان درخشنده

ای از پشت شیشه برق زننده

ای بلندتر از تمام فروشنده‌ها

ای قشنگ‌تر از تمام لباس‌های پشت ویتترین

فکر نکنید همین جا تمام می‌شود
فعلا در حال ممارستم

ای فروشنده
ای فرش هزار نقش
ای چهره‌ی سبزه
ای همچون سبزه‌زاران
ای باران
این بار از کدام در بیایم
که با ویتترین بر خورد نکنم
ای فزاینده
ای هرچه «ف» در پای تو
ای هرچه فروشنده در پیشگاه تو هیچ
ای از دماوند بلند تر
ای اورست

ای ممارست

ای بی‌نظیر در برابر ویتترین

ای شوکت مغازه

ای هرچه بگویم در مقابل تو هیچ

یک روسری بردار و دور گردن من بپیچ

ای فروشنده!

ای خروشنده!

ای رخشنده در تاریکی!

ای درخشنده میان نئون‌های زرد بوتیک!

ای کمی مانده تا سرت بخورد به سقف بوتیک!

ای که اگر از چهارراه رد شوی

تمام چراغ‌ها قرمز می‌شوند!

ای سبزی چراغ راهنمایی پیش سبزه‌ی پوستت قرمز!

یا قرمز القرامیز!

یا سبز السبوز!

یا جامع القشنگیات!

خانم! یه لباس بدین که مته قند باشه

واسه روز مادر می‌خوام

کاربرد قند

در کاربرد جدید خودم شک دارم
واقعا من یک کاربرد جدیدم؟

این که من دارم شک است
کشک که نیست
من با همه حتا من
شوخی ندارم
ندارم؟

لازم نیست برای من چای بریزی
مرض قند دارم

زیادی شیرین نیست
که با تبر زده‌ای وسط سرم
پایه‌ی تخت را کنده‌ای و
زده‌ای به کمرم
با این همه از تو کمترم
بی ثمرم

نمی‌خواهی بپرسی این قند کیه؟

عمری است که ما در صفِ قندیم

گرد و خاک

در عین حال شما
حال به حالم
در وصف رخساره که نمی‌رود زبانه
گوش به فرمانم
تا هرچه عشقم بکشد، بکشم
مداد تراش شما مدد می‌کند؟
نوکم شکسته و پرم ریخته
خوش به حال شما که دایم‌الپری

همیشه می‌پری
تا می‌آیم به گردت برسم
گرد و خاک می‌شوم
راهی افلاک می‌شوم
کمی بی‌خیالم
اما وحشتناک می‌شوی
وقتی میان گرد و خاک می‌رقصی
حالا کمی نرقص تا بکشم
کشیدن برای زمان نقص دارد
یا باید زمان بایستد
یا کشیدن حرکت کند
یا گرد و خاک بخوریم و
بی‌خیال فقط گرد و خاک بخوریم
هیچی نکشم فقط گرد و خاک بخوریم

**چه چیزی تو را باز می‌دارد از بازداشتن؟
قند یا هندوانه؟**

تولد

امروز از تولد شده‌ام
آمده‌ام که مبارک
رک و پوست‌کنده بگویم جالب
و از سخنم هیجان بگیرم
گرمای هوا تشدید است و تشدید می‌کند
این حرف‌ها برای این تجدید می‌شوند
و من در تولدم تشدید حیات شده‌ام
نه شادم نه خرسندم که خرسم
یعنی خیالی ندارم
البته به هیچ کس نگفتم
به شما هم
که فرج از نیمه‌ی تیر می‌کشم
و منتظرم دوباره بهمن سرم بشود
که ببینم به سلامت شده‌ام یا نه
هنوز هم

به هیچ کس ربط ندارد

روز تولدم از کجا آمده
این ۱۵ که بیشتر شبیه چاق و لاغر است
تا اینکه شبیه شرط معدل باشد

۱۵

۱۵

۱۵

۱۵

۱۵

۱۵

۱۵

۱۵

۱۵

۱۵

۱۵

۱۵

۱۵

۱۵

۱۵

چند بار دیگر از روی ۱۵ بگذرم؟
تا؟ این؟ که؟ بگذرم؟ از؟ پل؟ صراط؟
پل صراط هم از قند هندوانه است؟
یا از یخ؟۹

*بعد از سلام طولانی

که مثل پنیر پیتزا (کش شلوار، آدامس، کشمش، کشمشکش) کش می آید

رفته بودم از روی بوم سوال بدهم به جواب‌هایی که می پرسند

و دست حق یار خاور

که مثل شیر دلاور

بیشه‌ها را با شیر سماور آب می دهد

بالاخره خر همه از پل می گذرد

حتا بالای خر جنگنده‌های اف ۱۴ تف کنند

اما خر ما از کره گی دم نداشت

پس ما سوار چه چیزی هستیم

بازار

بازار از خیار فروش گرفته تا هندوانه

از شیر زنبور گرفته تا بال پروانه

جار می زند

زیر سقف بلندش هوار می زند

کولی و لولی و لولو و لیلی

همه از همه طرف خیلی

و انگار چشم‌های کسی دنبال کسی می گردد که سوسو می زند. تا بفهمیم

قضیه از چه قرار ماجراست بال‌های پروانه به فروش می رسد و قورباغه‌ها

در شیر زنبور شنا می کنند. برای جلوگیری از این خطر کمربندها را

می بندیم و تا سه می شمیریم:

یک

دو

سه

سه می شود و بازی نمی شود یعنی بازی به جاهای باریک می کشد و سر

خیلی ها می شکند

این جاهای باریک همان جاهای تاریک است
و آن جاهای تاریک همان جاهای باریک است
ما در جاهای باریک، باریکی می کنیم
و در جاهای تاریک، تاریکی می کنیم

چشم های اش چه قدر تعجب می کند
وقتی قرار نیست ببیند و می بیند
دنبال راه فرار می گشت
پیدا نکرد برگشت
رفت تا تا کسی با کسی برود
ترسید که تا کسی برود

کسی که در تاریک گم بشود
زیر پایش پل صراط از مو هم باریک تر است
باریک الله

بانک زنی

چشم روی چشم که پشت پا می‌گذاریم
تمام می‌شود این خیابان که انگار تمامش را برای ما گذاشته‌اند
فقط یک قدم از جلوتر این بانک تا آن سوپر من مارکت را می‌زنیم
فقط برای پیدا کردن یاری که کار دارد و کارش هزارتا خار دارد
شنیده‌ای پشت عینک صندوق بانک دوربین گذاشته‌اند
تا از پول‌های شمرده شمرده فیلم بسازد
که از این جا تا هزارتا بانک‌زن، زن‌اش را جلو چشمش در بیاورند
برود پی کارش و از این کارها ابداً سر زنش نیاورد
تازه زنش که نمی‌داند پشت این همه دست نامحرم
دوربین بد ذاتی هیز شده روی‌اش
چه کسی نمی‌داند؟
محترما (محترمن) هیچ کس با چادر زنش بانک نمی‌زند
شده چادری پیدا کنید که چادر نباشد
یعنی علاوه بر چادر چادر هم باشد
ولی نه هر چادری
چادری که بعضی‌ها روی‌اش دراز به دراز کاسه می‌شوند

کدام کاسه؟

نکند کاسه‌ی صبر یکی بزند زیر دلش
آب از دست وضو نریخته بزند به سرش که قضا شد
غذای هیچ‌کس را کس دیگری نمی‌خورد
پس چرا گرسنه‌ام؟
گرسنگی چیزی مثل مستی نیست که خودش بپرد
باید پراندش

فرشته‌ها همیشه از پای بساط می‌پرند به معراج

نامه

امروز از آن روزهای نامه‌ای‌ست
از این نامه‌ها خیلی‌ها نوشته‌اند و خیلی‌ها جراندند
و چه طاق‌ها که فرو ریخته است
و چه برادرهایی که برده شده‌اند
وقتی این نامه متولد شد
شعله‌ی تمام بخاری‌ها خاموش شد
دیگ آشپز هر خانه‌ای ته گرفت
دیگر دموکراسی به درد واکسی سر کوچه!
دیگر لیبرالیسم به درد لیس زدن آلیس!
چه کسی جواب چه کسی را نمی‌دهد؟
هیچ کس پرچم....
شاید حقیقت این امر این باشد
کان شاهد بازاری وین پرده نشین باشد

اشی مشی

امروز از آن روزهاست
کلمه‌ای برای نوشتن خر نمی‌شود
هیچ‌کس سوار خر اصخر نمی‌شود
اصخر بیا که آب استخر را کشیده‌ام
سواره نظام مملکت را آب پاشیده‌ام
نه همیشه

گفتم چرا نمی‌شی؟
گفت اول یه اشی مشی برام بخر

کتاب

امروز از آن روزهای خواب آلوده
دامن شیخ، شراب آلوده
است
برای فک پیاله کسی فکری نکرده
که حال ما خراب آلوده
است
در تمام خرابه‌ها به جز یار
پشت بار عتاب آلوده
نیست
کسی به له شدن لاک پشت نمی‌شاشد
زیر لاستیک اتوبوسی شتاب آلوده
.....
برای قافیه‌ها وزن از کجا بیاورم
شعرها چرند و کتاب آلوده
است یا نیست؟

گرما

امروز از آن روزهای سگی است
که خر می‌گندد از گرما
دما برای کم شدن وقت ندارد
و ما سرمان را با آفتاب اتو می‌کنیم
برای میهمانی
شلوارهای نسوز ما
برای گفتن
حرف‌های زیادی دارند

اتم

خطی که به سمت پرسپکتیو می‌رود
رودخانه‌ای از رادیو اکتیو می‌رود
می‌ایستم و می‌گویم بایست
می‌گوید فرشته آمده دیو می‌رود

می‌رود که تاسیساتی بنا کند
تمام همه چیز را به اسم خدا کند
اما خدا نکند این رود پر اتم
ما را برای خدا از همه چیز جدا کند

ودکا

امروز از آن روزهاست
که نصف ودکا زده‌اند به نامم
گل آدم بسرشته‌اند و به کامم ریخته‌اند
قدسیان با لباس‌های رنگارنگ از کنارم
بوی گل و سنبلیله‌ها از اطراف
دیگر چه می‌خواهم؟

روز نچسب

امروز از آن روزهاست
که دل آدم درد می‌کند برای خواب
هیچ کس بالش نمی‌شود
تازه بگذریم از لحاف
در این گرمای عجب
عجب تنی به هم زده‌ای
امروز از آن روزهاست که تن هیچ کس نمی‌رود

چمن

امروز از آن روزهاست
که مثل چمنم
ماشین چمن‌زنی
لای موهام سرِ کار است
سرکار محترم!
گوشی‌تان را بدهید
تلفن ضروری دارم

آن جای کار

به خیال این فرازا نشیب شده‌ام
شده‌ام که در هر صورت بشوم
بشوم و بشوم
کسی نداند کجای کار خیابان‌ها می‌لنگد
آن‌هم برای پای من
تیمور لنگ هم نمی‌دانست
وقتی خیابان‌ها آسفالت بشوند
پای خیلی‌ها آسفالتی می‌شود
دخالتی به هیچ کس نیست
اما نمی‌شود بدون این خیال‌ها نشیب شد
نشیب شد و جایی روی جدولی نشست
تا از چشمی پیاده شد و از چشمی دیگر سوار شد
بماند که چشم آدمیزاد کجای کار است

مريخ

به فرمان همه‌ی شما ايستاده‌ام
دهانم را موشک می‌کنم که بگويم
ايستادن روی حرفم را بلدم
بالاخره همه یک روز به ماه می‌روييم
اگر مريخ زیر سرمان نباشد!
زیر سر همه‌ی ما مريخی خوابیده
که به وقتش بلند می‌شود
آن وقت هيچ کس نمی‌داند
چه طور تمامش کند

خیری

خدا انرژی هسته‌ای را به خیر بگذراند!
خیری روزهای زیادی چوپان بود
او کوه‌ها را دوست داشت
یک روز خیری از زیر سنگ ماشین حساب پیدا کرد
خیری روز بعد شد دکتر حسابی
فردای آن روز از هوا چیزهای زیادی برای خیری فرستاده شد
خیری توانست انرژی هسته‌ای را کشف کند
خیری بعد از ملاقات با شمس تبریزی توانست اورانیوم را غنی کند
خدا عاقبت خیری را به خیر بگذراند

نوشیدنی

برای ما چایی می آورند
نوشیدنی‌هایی که چه بسیارند
ما در بر خورد با هم چه بسیاریم
هنوز توان قند نیست
برای شکر قاشق علاج نیست
شکر پاش‌ها پاشیده‌اند
لب‌های عسلی مسموم‌اند
ما مثل دوستان دیگرمان خراب شده‌ایم
خرابی ما مثل قفل خراب کلید ندارد
هیچ دری مثل جهنم قفل نمی‌شود
جهنمی که ما رفته‌ایم بهشت ندارد
بهشت هم تلفن ندارد
ما بین دو ثانیه گرفتاریم
که هیچ وقت زنگ نمی‌زند

بستنی

حرف‌های زیادی پس پرده دارم
که چهل روز هم بیشترشان است
حتما چهل ساله که شدم
جبرئیل غار مرا کشف می‌کند
می‌گوید پسر! شیر می‌خوری یا شیر موز؟
من با پر رویی بستنی را ترجیح می‌دهم
مامان جون بستنی‌اش خوشمزه‌تره

مسائل

مسائل زیادی پیرامون ما هستند
که مستند
یکی این که چند قرن است،
هستند و مستند قافیه هستند
دیگر این که ما کجا باشیم خوب است؟
زمانی زیر پل ها خیابان متر می کنیم
زمانی بالای پل ماشین می شماریم
همه ی این چیزها چیستند؟
چند قرن از ما می گذرد که حرام شده ایم
هر کس از ما گذشته است حرام زاده شده است
این ها برای کجای این خیابان خوب اند؟
برای مسائل ما هیچ حلالی نیست

هوا

از وقتی به پای شما نشسته ام
پای تمام ویلچرها درد می کند
و فرقی نمی کند من کرمان باشم یا مهدی
از روی پل های تمام هوایی ها
کفترهای چاهی پر می دهند
و دخترها با کفش های کتانی
با ترانه هایی که چهارده ساله هم نیستند
از زیر پل ها مسخره ی پاهای من اند
چه به امسال سگی عرق های سگی بخوریم
یک پک پتکی هم برای سر درد ما
در این هوا می چسبد
هوایی که هی می خواهد شلوار ما را خیس کند
ولی ما خسیسیم

کرمان

آمده ام به الف کرمان

(قسم به نون کُلفت آن)

کاف کرمان را ببرم به کافه ها

(با دولا راه رفتن زرافه ها)

راش را برانم برای شما

(تصادف نمی کنم به خدا)

میم اش را به نام شما مهر می زنم

(مثل مجنون کوه نمی کنم)

حالا تمام حروف کرمان مثل من مریض می شوند

همسایه

چایی خورده‌ی شما نیستم که چاییده باشم
خروسم عربی می‌خواند
من سرفه می‌کنم که مبادا خروسم چه شود
آب از بینی من گذر عمر من است
سرماخوردگی بهانه است
همه‌ی این‌ها برای این است که بدم
حالا گوریل همسایه چه دمی داشته باشد مهم نیست
مهم پای شماست که روی دم ماست
همسایه‌ی عزیز! خیلی بدم؟

حالم از شما گذشته است
یعنی خیلی بدم

بیماری

بیمار که می شویم؛ بی مار می شویم
در همه‌ی ما ماری است
که محتاج شماس است
شما فکر نکن دختر چهارده ساله‌ای
شربت‌ی یا قرصی یا کپسول
یک قاشق از خودت بریز
بد جوری ملتهبم

اردک

روزی از روزها کنار اردکی صدای غاز می کردم
می دانید که منم
پشت تمام درخت های مرداب
منتظرم شکارچی با تفنگ بیاید تا شکار کنم
تا هیچ اردکی صدای غاز نکند

تره

برای چه حرفی تره نوشته‌ام؟
مردم چقدر مردم‌ترند
باید نوشته‌های این تره را خُرد کرد
تراوشات سبزیجات
مهتاب هم به موقع نمی‌تابد
تا همه بفهمند این کویر مال کیست
تره‌هایی که سبز شده‌اند مال کیست

جمشید

داشتم گیج از بهار می شدم که شکوفه شدم
رفتم گشتم دنبال پتو گشتم
دیدم نیستم
کجا بودم؟
کجا رفته بودم از پتویی که شکوفه داده بود؟
من به شما رفته بودم
عجب غلطی کرده بودم
مانده بودم چه کنم با پتو
زیر کدام تخت قایم بشوم
که سر از تخت جمشید آوردم
گفتم جمشید! جمشید!
جمع شید که کار مهمی دارم
کار من با شما مسکونی نیست
بیشتر هسته‌ای است
و به خاورمیانه مربوط است

عید

عیدی

عیدم

عیدند

عیدید

عیدیم

عید

برای هفت سین شما یک سین کم دارم
یک سبد لب‌هایت را شکل سین کن
تا مسکونی بشوم

عید ۲

چه بوی عیدی از خیابان‌هاست
پیاده‌روها غلغله باشد
و تازه شکوفه‌ها هی بخند است
این بو بد مشام ما را تحریک است
عطسه‌های ما همه جا را خراب باشد
چه کسی به داد ما ست؟

همه رفته‌اند گل بچینند س ت

بالا بلند من!

درخت کاج کریسمس!

سرو کاشمر!

بابا لنگ دراز!

لک لک!

پرش

با مرده خوری کجا؟
مرده‌ی اخلاق ورزشی شما
« گفتم فدات اون شلوار پاچه گشات
مشکل گشای درد خیلی‌هاست لنگات»
انگار به هیچ کس بر نخورده بود
هر کس سهم خودش را برده بود
مرده به مرده رحم نمی‌کند
قاضی به شراب نخورده رحم نمی‌کند
« گفتم فدات اگه مستی پیر رو مین
از پله‌های زیر زمین نخوری زمین»

پریدن سر هر بامی نمی‌شود
چشم‌های من بادامی نمی‌شود
مگر به لطف چشم‌های شما
اینجا کجا هر کجا
« مراقب انگشتات باش
بدجووری رفته پی چش و چال مردم»

قافیه از دستم پرید
بیا که مستی پرید
پریدم و پریدم
تا آخر قصه....

چهارشنبه سوری ما
قوری ما
و چایی که دائما جوش می‌خورد

رقص

کلمه خالی کدام نقطه چین است؟

در چند و چون این همه چین
دامن شما چنین می رقصد
با هر صدا که صدا می زند

زنی در صدای دامنش می رقصد و گاهی در شکم دامنش: چنین می رقصد
این چنین که لباس شما را چه خوب می رقصاند
بستگی ندارد روی کدام سرزمین می رقصد
زیر پای تمام رقص ها علف نشسته است
خوش به حال کسی که ایستاده می رقصد

تره ۲

چرا و چگونه
برای اسم شما تره می خورند تمام بلخ و بخارا
چرا ترن نخوریم ما
برای آش شما پشت پا می زنند
جام جهان نما
چرا نمای خشتی نزنیم این برج را
که زهر مار ما شده آیا؟

کمتر از ۵ دقیقه به پایان وقت شما باقی است
کمتر از پایان شما به ۵ دقیقه کافی است

هیس

پای تان را بردارید از روی عکس من
تا برعکس شما نشوم
من مثل خیلی‌ها از روی پایم لی لی می‌روم
به کجاها که هیچ کس اثری از من نمی‌بیند
به دنبال حرف‌هایی که نمی‌دانم
گاهی هم
کجا باید بروم؟

روزنده

روزگار از دست ما گذشت
دست ما هم مثل دست خیلی‌ها گرفتار است
پشت شما گرم
بیست و یک گرم از مغزم نمی فهمد
دست شما برای چند گرم زنده است؟

چرخ کبود

برای رفتار شما گرفتاری نیست
گرفتار شما رفتاری نیست
در باب شما درها بسته‌اند
تمام نه‌ها آری نیست
آری باری بیگاری گاری کشیدن است
داری نداری گرفتاری شنیدن است
در بند قند و بخند و نخند و چرند نچرخ
بدکاری چرخیدن است

چشم

چشم های شما بوی عجیبی که بد زل زده توی دماغم که خونی شده
مثل گاوخونی
عینکم افتاد
کمی هم شما برای چشم هایت بو گیر بخر
از عینکت کم نمی شود
از امشب چشم هایم تا فردای عینکم
میخ شده ام روی این روزهای عینکی
که آره معینکم
از پشت عینکم
هزارتا مثل شما را پشت کرده ام
آره مشت کرده ام
مستم را باز کنی می بینی که مست کرده ام

فال

بهر معطر زده‌ام فال که بازا
ای آمدنت آمدن دخترا
هی ناز کن و ناز کن و ناز کن و چشم‌هایت را نازک کن و
کمرت را نارنجی کن و سینه‌ات را ترنجی کن و ظرف برنجی
مرا بشکن و من هی درد بزایم که فلان ناز مهمان ننواز
کمانچه نواز گیتار ساز تنبک بساز بفروش شمال تهران
جنوب ایران مثل شمال و جنوب شعر ایران مشغول صید نهنگ
و نوشابه‌ی پاپسی کولاک می کند و دریا همان طور برای کجی
ما کج موج می زند که بلکه هوس گوش ماهی کنیم و نمی کنیم

که بازا بشه آواره هوس
تو قلبم جایی نداره هوس

روز مریض

چه روزی شده‌ام من
هسته‌های هستی انرژیم را می‌گیرند
من با بادکنک‌ها قرار می‌گذارم،
داد بزخم : بادم کنید، شادم کنید
مگر مرگ را به این راحتی‌ها به کسی می‌دهند
ما همیشه دنبال کسی هستیم که بمیرد
- مسیح که هست
جواب سر بالا نده به این ماشین
سربالایی ما را به روغن سوزی می‌آورد
و روغن سوزی جایی برای ما می‌افتد که برای سوختن نفت هم داریم
بگذار نفت کش‌ها نعش ما را بکشند

استعاره متن

در متن شما یک استعاره منم
یک ستاره منم که کاغذی‌ام
هی بطن خودم را جر داده‌ام که چرا
چرا به داد استعاره‌ی متنم نمی‌رسی
تشبیه بر ما عرضه کن تا بشنوی اشباح را
وجه شبه من و عبدالله را
از کوچه‌های قدیمی که بگذریم
بعد از خانه‌های قدیمی
درخت‌های تازه‌ای سر به فلک کشیده‌اند که مانع‌اند
یا به عبارتی سد معبرند
بدتر از صد پیغمبرند
دین یا شور می‌شود یا شیرین
خسرو و فرهاد می‌شود اوضاع
و ما می‌مانیم و آتشِ شوری در متن

آش شور

آشپختای این محله زیادن، مگه نمی‌بینی آش شور شده و سر همه درد می‌کنه؟ حتما آشپخت این قضیه دوتا بوده! تازه هیچ کس دنبال سیخ نیومد خونه ما. دیگ رو بگو، سه روزه گرفتن و هنوز نیوردن، شنیدم با کفگیر می‌زنن ته‌ش که صدای طبل بده. وقتی حامله بودی شکمت صدای طبل می‌داد؟ تازه کلی باهام طبل بازی می‌کرد. شوهر تو چه قدر بد دهنه! می‌بینه آش شور شده بازم با کاسه می‌زنه تو سر دیگ. بهتره از نردبون پایین نیاید که یه وقت کوچه‌چپ بشه، می‌گه آش شور شده!

تمام بالا از زبان دو پیرزن بود

دیدید گفتیم آشپختاش دو تا بودند!

ق

دویدم که نرسیدم که رسیدنم چه سود .
من با دویدن عهد بسته‌ام ندوم.
با رسیدن عهد بسته‌ام نرسم.
به کجا چنین شتابان؟
اسب از الاغ می‌پرسد
و قاطر شکل می‌گیرد
خیلی مشبک و با فاصله
بله

بو

سلامی چو بویی که چقدر بد مشامم
به مشامم چه بوها که تویی
چه صداها که منم
چه دست‌هایی که نمک نداشته‌ام که بشکند
به پای شما چه روزهایی که نشسته‌ام که نشکند
و دست از سرم که بر نداشته‌اند
این بوها
این مشام‌ها
این نمک‌ها
بد جایی آمده‌ام در این ساعت شب هنگامه
که جای شما خالی است
حال من بد حالی است
عجب قیل و قالی است در این نبود شما اینجا

کجا که منم؟

من کجام؟

شما کجا؟

بد جایی آمده‌ام از این رسمی که زمانه آورده است

این شکلکی که در آورده روزگار

این گرهی که افتاده در کار

در کار گلاب و گل

حکمی زده‌ایم که این است:

از ازل تا ابد بر کدام میثاق؟

بماند این همه که مانده‌ایم در کار خودمان در دست خودمان در مشام

خودمان

پای شما هم بد پای عاشقی است



خودنشر
ناشر خود باشید!